

سه دریاچه، یک گهواره

تاریخ تمدن در آذربایجان از ابتدا تا پایان عصر آهن

سیدمرتضی حسینی

www.ketab.ir

سرشناسه: حسینی، سیدمرتضی، ۱۳۵۹ -

عنوان و نام پدیدآور: سه دریاچه، یک گهواره / سیدمرتضی حسینی؛ ویراستار داود خداکرمی.

مشخصات نشر: تبریز: انتشارات حکیم نظامی گنجه‌ای، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۴۸۰ ص.، وزیری، شابک: ۵-۸۱-۷۱۶۸-۶۲۲-۹۷۸؛ وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۴۶۳-۴۷۸؛ همچنین به صورت زیر نویس.

موضوع: حفاری‌ها (باستان‌شناسی) -- ایران -- آذربایجان

موضوع: Excavations (Archaeology) -- Iran -- Azerbaijan

موضوع: عصر مفرغ -- ایران -- آذربایجان؛ موضوع: Bronze age -- Iran -- Azerbaijan

موضوع: عصر آهن -- ایران -- آذربایجان؛ موضوع: Iron Age -- Iran -- Azerbaijan

موضوع: آذربایجان غربی -- آثار تاریخی؛ موضوع: Azerbaijan, West (Iran: Province)--Antiquities

موضوع: تپه حسنلو (آذربایجان غربی)؛ موضوع: Hasanlu Site, Iran

موضوع: دریاچه اورومیه -- جغرافیای تاریخی؛ موضوع: Urmia Lake (Iran)--Historical Geography

موضوع: دریاچه سوان (ارمنستان) -- جغرافیای تاریخی

موضوع: Sevan Lake (Armenia) -- Historical Geography

موضوع: وان (ترکیه) -- جغرافیای تاریخی؛ موضوع: Van (Turkey) -- Historical Geography

رده بندی کنگره: DSR۵۵

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۳

شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۴۴۹۱۸

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا



سه دریاچه، یک گهواره

تاریخ تمدن در آذربایجان از ابتدا تا پایان عصر آهن

صفحه‌آرایی: کارگاه نشر نظامی

طرح جلد: زهره مظلومی / ویراستار: داود خداکرمی

مشخصات ظاهری: ۴۸۰ ص.، وزیری / شابک: ۵-۸۱-۷۱۶۸-۶۲۲-۹۷۸

ناشر: انتشارات حکیم نظامی گنجه‌ای

چاپ، صحافی و لیتوگرافی: تبریز-امین

نوبت چاپ: دوم ۱۴۰۳ / تیراژ: ۱۰۰۰

نشانی: تبریز، اول خیابان طالقانی، ساختمان نورافرا، طبقه ۱

تلفن: ۰۴۱۳۵۵۴۰۰۵۲-۰۹۱۴۸۶۰۶۹۶۶

آدرس سایت: Nezamibook.ir

آدرس الکترونیکی: Nezami.Pub@gmail.com

قیمت: ۶۵۰۰۰۰ تومان

چکیده

پژوهش حاضر کنکاشی است در موضوع ظهور و افول تمدن در جغرافیای واحد فرهنگی بین سه دریاچه (دریاچه های کوچه گول در ایروان، دریاچه ی وان و دریاچه ی اورومیه) از ابتدا تا پایان عصر آهن، با محوریت جغرافیای آذربایجان. هدف از نوشتن این کتاب گفتگو با مقطعی از تاریخ این جغرافیای واحد فرهنگی و آذربایجان است که داغ پیش از تاریخ خورده و به کنج فراموشی رانده شده است. کتاب به ارائه ی تصویر و پرتوهای کلی تا حد امکان مطابق با واقعیت از وضعیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی منطقه ی مورد مطالعه کوشیده است.

نویسنده برخلاف سنت و عادت رایج بین تاریخ نویسان، در تألیف و تحریر این کتاب به هیچ وجه از منابع تاریخی و نگاه تاریخ نگارانه و روایی بهره نجسته بلکه این کتاب با استناد به مدارک و گزارشات روشمند و مستند باستان شناسی نوشته شده و کاری است متفاوت از تاریخ های قصه وار معمول. روش و بینش نویسنده در این پژوهش به کلی با روش و بینش کلاسیک موجود در تاریخ نگاری های رایج، از جمله تاریخ نگاری های ایدئولوژیک و ملی گرایانه متفاوت است.

فصل اول به تشریح جغرافیای شرق نزدیک، منطقه ی مورد بحث و آذربایجان اختصاص یافته است. **فصل دوم** به رابطه ی باستان شناسی و تاریخ پرداخته و به تبیین نقش و اهمیت باستان شناسی در مطالعات و پژوهش های تاریخ اعصار کهن کوشیده است. **فصل سوم**

محوطه‌های حاوی بقایای تمدن‌های کهن در منطقه را معرفی کرده. فصل چهارم به بررسی سیمای کلی تمدن در منطقه پیش از عصر مفرغ پرداخته است. فصل پنجم به عصر مفرغ و فرهنگ کور-ارس تمرکز ویژه نموده است. در فصل ششم فرهنگ استپ‌ها یعنی فرهنگ قورقان به اختصار بررسی شده. فصل هفتم کتاب به عصر آهن پرداخته و علاوه بر بحث مفصل درباره‌ی این دوران بسیار مهم، نظریه‌ی ورود هندواروپائیان آریایی با استناد به سفال خاکستری بررسی و نقد شده است. فصل هشتم به مطالعه و ارزیابی تمدن مکشوفه در تپه حسنلو؛ نماد فرهنگ و تمدن عصر آهن آذربایجان اختصاص یافته است. فصل نهم به مسئله‌ی انهدام کامل و سراسری تمدن‌های عصر آهن منطقه پرداخته، عاملین آن را جستجو کرده و نتایج آن را مورد بحث قرار داده است. فصل دهم و پایانی کتاب نیز خلأ و رکود تمدن در منطقه پس از انهدام تمدن‌های عصر آهن منطقه را بررسی کرده و به این نکته‌ی بسیار مهم تأکید کرده است؛ آنجا که تاریخ‌روایی دوران تاریخی آغاز می‌شود، به واقع تاریخ تمدن در منطقه پایان یافته است؛ زیرا مطالعات روشمند باستان‌شناسی نتوانسته‌اند آثار شایان توجه و قابل مطالعه‌ای از پس انهدام‌های عصر آهن شناسایی و معرفی کنند و به تلویح یا تصریح بر این خلأ تمدنی اشاره و تأکید کرده‌اند.

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه
۲۳	فصل اول: جغرافیای شرق نزدیک، منطقه‌ی بین سه دریاچه و آذربایجان
۴۷	فصل دوم: باستان‌شناسی و تاریخ، نقش و اهمیت باستان‌شناسی در تبیین تاریخ
۵۹	فصل سوم: مهم‌ترین محوطه‌های استقراری شاخص منطقه و تاریخچه‌ی کاوش‌های باستان‌شناسی در آنها
۱۰۹	فصل چهارم: سیمای کلی منطقه پیش از عصر مفرغ
۱۲۷	فصل پنجم: عصر مفرغ و فرهنگ کور- ارس
۱۲۷	۵.۱: ظهور فرهنگ عصر مفرغ
۱۳۵	۵.۲: عناوین متداول برای معرفی فرهنگ عصر مفرغ
۱۳۸	۵.۳: رود ارس و نقش و اهمیت آن در پیدایش فرهنگ کور- ارس
۱۴۰	۵.۴: دوره‌های فرهنگ کور- ارس
۱۴۱	۵.۵: جغرافیای انتشار فرهنگ کور- ارس و محوطه‌های شاخص آن
۱۵۴	۵.۶: ویژگی‌های اقتصادی و اجتماعی جوامع کور- ارسی
۱۶۳	۵.۷: مهرهای کور- ارسی
۱۶۶	۵.۸: فرضیه‌ی مهاجرت اقوام کور- ارسی از شمال به جنوب
۱۷۱	۵.۹: هویت صاحبان فرهنگ کور- ارس
۱۷۳	فصل ششم: فرهنگ قورقان
۱۸۹	فصل هفتم: عصر آهن
۱۸۹	۷.۱: عصر آهن در منطقه، دوره‌ها و ویژگی‌های باستان‌شناختی آن
۱۹۸	۷.۲: عصر آهن و تئوری مهاجرت هندواروپاییان آریایی
۲۳۱	۷.۳: شهر و شهرنشینی در عصر آهن
۲۵۳	۷.۴: معماری عصر آهن
۲۷۵	۷.۵: فرهنگ تدفین و تدفین در عصر آهن
۲۸۳	فصل هشتم: قلعه- شهر حسنلو مهم‌ترین مرکز تمدن عصر آهن آذربایجان
۲۸۳	۸.۱: موقعیت و اهمیت دشت سولدوز و تپه حسنلو

۲۸۷	۸.۲: تاریخچه‌ی حفاری‌ها و کاوش‌های انجام شده در حسنلو
۲۹۰	۸.۳: دوره‌های لایه‌نگاشتی حسنلو و نگاهی انتقادی به لایه‌نگاری و تاریخ‌گذاری آنها
۳۱۱	۸.۴: مشابیه‌ت‌های قلعه- شهر حسنلو با سایر محوطه‌های هم‌عصر آن
۳۱۴	۸.۵: حصار و ارگ قلعه- شهر حسنلو
۳۲۲	۸.۶: معماری قلعه- شهر حسنلو
۳۳۶	۸.۷: اجتماع و اقتصاد قلعه- شهر حسنلو
۳۴۸	۸.۸: اشیاء و مردمان قلعه- شهر حسنلو
۳۵۹	۸.۹: فلز و فلزکاری در حسنلو
۳۶۲	۸.۱۰: جام زرین حسنلو
۳۶۶	۸.۱۱: هویت ساکنان و صاحبان قلعه- شهر حسنلو
۳۶۹	فصل نهم: انهدام محوطه‌ها و سی‌گونته‌های عصر آهن منطقه
۴۱۵	فصل دهم: شواهد خاموشی تمدن و خال تاریخی پس از انهدام سراسری تمدن‌های عصر آهن منطقه
۴۲۸	برآیند و ارزیابی نهایی
۴۳۹	منابع و مآخذ
۴۳۹	کتاب‌ها
۴۴۴	پایان نامه‌ها
۴۴۷	مقالات
۴۶۳	اعلام

مقدمه

در ممالک شرق به‌ویژه شرق میانه و نزدیک، تاریخ پدیده‌ی خطرناکی است؛ زیرا بیش از آنکه به همدلی، تفاهم و همزیستی جوامع و ملت‌ها کمک کرده باشد، در کوره‌ی آتش خانمان‌سوز ادعاها و اختلافات دسته‌جمعی به‌ویژه قومی-ملی دمیده و مسبب نامرئی بسیاری از فجایع بزرگ و کوچک بوده است. روشنفکران و نمایان تجدد هر یک از اقوام در آستانه‌ی این مناطق به محض احساس هویت ملی، با هدف اثبات پیش‌فرض‌های متعصبانه و ایدئولوژیک ملی خود به انبان تاریخ مراجعه کرده و از این خزانه‌ی عمدتاً برساخته و اساطیری، انبوهی از دلایل و مستندات دال بر قدمت، مدنیت، مظلومیت و معصومیت خویش و بی‌ریزگی، بدویت، ستم‌پیشگی و دژخویی اقوام و ملل همسایه گرد آورده و خودی‌ها را بر علیه غیرخودی‌ها که کسانی جز اقوام همسایه نیستند، می‌شورانند. بدین ترتیب وضعیت حال را به تمام تاریخ تسری و تعمیم می‌دهند و به جای جستجوی علل واقعی شوربختی خویش، فرمولی ایدئولوژیک و ساده‌شده از تاریخ استخراج می‌کنند و علاوه بر تعمیم و تسری این شوربختی به سراسر تاریخ، اقوام و ملل همسایه را عامل این شوربختی معرفی می‌کنند. چنان‌که ناسیونالیسم ایرانی-پارسی، ملل همسایه‌ی پارسیان یعنی اعراب و ترک‌ها را مسبب تمامی شوربختی‌های خویش معرفی کرده و رسالتی مهم‌تر از عرب‌ستیزی و ترک‌ستیزی برای خود متصور نبوده و نیست. حال اینکه به واقع اصل قضیه دقیقاً عکس این ادعاست. فرهنگ‌ها و هویت‌های

موجود در این سرزمین در یک تعامل تاریخی شکل گرفته و بیشترین و کارسازترین تعامل تاریخی اقوام و فرهنگ‌های موجود در ایران با اعراب و ترکان بوده است. همچنین فرهنگ پارسی در سایی تعامل و تفاهم با فرهنگ ترکی و عربی هویت یافته اما این تعامل و تفاهم تاریخی، حداکثر از ۲۰۰ سال پیش مسیری وارونه در پیش گرفته و به خصومت و کینه‌توزی رسیده است. راستی چرا چنین شد؟ چرا و چگونه اقوامی که مدت‌های مدیدی در همسایگی هم زیسته، تعامل و تفاهم‌شان بسیار بیش از تقابل و تخاصم‌شان بوده، به یکبار همدیگر را دشمن خود دیدند؟ بی‌تردید نوع تاریخ‌نگاری و مکاتب تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نویسی‌های قومی ملی‌نما و برساخته، یکی از عاملین و متهمین اصلی پیدایش و تثبیت این روند نامیمون بوده و هست. این تاریخ‌نویسی‌های خودپرستانه و دیگرستیزانه، در ایران بیشتر و متعصبانه‌تر از دیگر ممالک همسایه بوده و ارمغانی جز ایجاد دشمنی و کینه‌توزی با ممالک و ملل همسایه و حتی بخش بزرگی از خود ایرانیان نداشته است. این بینش تاریخی و روش تاریخ‌نگاری دارای اشکالات و ایرادات عمده‌ای است. مهم‌ترین ایرادات وارد بر آنها، قوم‌محوری، نژادباوری، برتری‌جویی، الحاق‌گری، دیگرستیزی، تسری مرزهای سیاسی به تاریخ و تحمیل و تعمیم ملاک‌ها و معیارهای امروزی به سراسر تاریخ است. منشأ اصلی این نگاه قوم‌محورانه به تاریخ در تاریخ جهان، تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری یهودی است که در اروپای عهد پیدایش ملت‌ها به گفتمان مسلط در تاریخ‌نگاری و باستان‌شناسی اروپا تبدیل شده و بعدها توسط شرق‌شناسان به‌ویژه اکثریت یهودی آنان، مبنا و محور تاریخ‌نگاری و باستان‌شناسی شرق قرار گرفت و مکتب شرق‌شناسی روسی نیز به‌ویژه در جهت مطامع سیاسی و استیلاجویانه در ترکستان و قفقاز، مطالعات تاریخی این مناطق را بر همین مبنا استوار کرد و تسلط تئوری‌های اثنوگنز (قوم‌زایی) بر عرصه‌ی مطالعات تاریخی در دوره‌ی حاکمیت استالین به اوج خود رسید. این مبنا و اساس پر اشکال منشأ اشکالات و ایرادات دیگری است که غیرقابل چشم‌پوشی‌اند. در اکثر مطلق مطالعات تاریخی انجام‌شده بر این مبنا، از سویی گروه‌های ائنتیک و اقوام تاریخی متعددی با استناد به منابع روایی کهن، به عنوان اجداد اقوام امروزی منطقه معرفی می‌شوند که هیچ‌یک از آثار مادی و تمدنی باقی‌مانده از تمدن‌های کهن منطقه را نمی‌توان به آنها نسبت داد؛ زیرا دانش باستان‌شناسی اسناد قطعی و متقنی از هویت قومی صاحبان این تمدن‌ها نیافته است. از سوی دیگر هیچ ارتباط منطقی بین هویت اقوام باستانی معرفی‌شده در این مطالعات با

اقوام امروزی ساکن منطقه وجود ندارد. به عنوان مثال؛ قومی به نام ماد که در کتب عهد عتیق و منابع تاریخی منسوب به یونانیان کهن از آن بحث شده، از سوی بسیاری از مستشرقین اروپایی و روس، یکی از صاحبان اصلی تمدن در آذربایجان و ایران معرفی شده و با نوشته شدن کتاب مادها توسط دیاکونوف، این قوم به عنوان یکی از مهم‌ترین اقوام کهن ساکن آذربایجان معرفی و تثبیت شد اما جالب اینکه کوچک‌ترین اثر و بقایایی از هویت این قوم به جا نمانده است. تا بر ارتباط هویتی بین ساکنین امروزی آذربایجان با آنها دلالت کند، همچنین مطالعات و کاوش‌های باستان‌شناسی وسیع انجام‌شده در منطقه، هیچ اثر مادی و تمدنی از این قوم در منطقه پیدا نکرده و در عین حال نتوانسته هیچ‌یک از آثار کشف‌شده در منطقه را با ارائه دلایلی قانع‌کننده، به این قوم نسبت دهد. شرق‌شناسی کلاسیک به همین منوال اقوام متعددی را که نامشان در تورات ذکر شده، به عنوان ساکنین کهن منطقه معرفی کرده و هویت اتنیک-زبانی آنان را نیز با توجه به سیاست‌های استعماری مراکز هدایت‌کننده‌ی جریان شرق‌شناسی تعیین نمود و این مسئله باعث آغاز جدالی بی‌پایان بین اقوام و ملل مختلف ساکن منطقه شد تا هر یک از این اقوام، با نسبت دادن خود به آن اقوام باستانی در صدد تصاحب تاریخ برآیند و آن دیگری را بی‌ریشه، بدوی و تازه‌وارد اعلام کنند. جدال ترسناکی که هنوز ادامه دارد و با قوت گرفتن ملی‌گرایی‌های متعدد، ابعاد تازه‌ای به خود می‌گیرد.

بدین ترتیب هر یک از اقوام امروزی ساکن منطقه، مدعی تمدنی قومی‌اند که به دست اقوام همسایه نابود شده است و همین تصور شبه‌تاریخی دلیلی کافی برای خصومت ابدی بین این اقوام فراهم می‌کند. اما دو سوال مهم در اینجا مطرح‌اند؛ ۱. اگر می‌گوئیم واقعیت غالب تاریخ منطقه، همزیستی و تفاهم تاریخی بین جوامع ساکن منطقه بوده و تأثیرات تأثرات فرهنگی موجود بین فرهنگ‌های این اقوام و ملل از زبان و ادبیات گرفته تا ریزترین نمادهای فرهنگی، شواهد متنوع و متعدد این مدعاست، پس چرا، چگونه و توسط چه کسانی این همزیستی و تعامل تاریخی به خصومت و کینه‌ورزی علیه دیگران تبدیل شد؟ ۲. اگر این تواریخ مملو از کینه و دشمنی را بر ساخته و نادرست می‌دانیم، پس تاریخ و سرگذشت واقعی ما و همسایگان ما چه بوده و چگونه بوده؟ این دو سوال کلیدی، مهم‌ترین مسئله‌ی تاریخ و هویت تمامی اقوام و ملل منطقه است. مسئله‌ای که هنوز عزمی جدی و راستین برای پی‌جویی آن در زمینه‌ی تاریخ مشاهده نمی‌شود.

یکی از رسالت‌های اصلی علوم فرهنگی، نزدیک کردن به یکدیگر و ایجاد تفاهم و همزیستی بین اقوام و ملل مختلف و تلاش برای ایجاد جهانی عاری از برتری جویی، خودپرستی و دیگرستیزی است اما متأسفانه مطالعات تاریخی تا به امروز نه تنها به این رسالت انسانی پایبند نبوده و به سوی آن سوق نیافته‌اند، بلکه هر چه بیشتر به گرایش‌های ناسیونالیستی، شوونیستی و راسیستی دامن زده و خوراک‌های انبوه برای برتری جویی، سلطه‌طلبی، تفاخرات جاهلانه و تحقیر دیگران فراهم کرده‌اند و می‌توان گفت؛ دانش تاریخ بیش از آنکه به حال ما مفید واقع شود، مضر واقع شده است، چنان‌که با ارائه‌ی یک آگاهی کاذب، بستری برای خودپرستی و دیگرستیزی گشوده و با القای حس خودبرتربینی و تحقیر دیگران، گروه‌های انسانی مختلف اعم از پیروان ادیان و مذاهب و یا اقوام و ملل مختلف را به سلطه‌جویی و پایمال کردن موجودیت مادی و معنوی دیگران تشویق و تحریک کرده است. همچنین با ارائه‌ی تصویر و ایجاد تصویری برساخته و کاذب از گذشته، ما را چنان در خلسه‌ی گذشته‌های شکوهمند خیالی غرق نموده که توان درک واقعیت‌های امروز و اتخاذ تدابیر مناسب برای آینده را به کلی از دست داده‌ایم.

شرق نزدیک و میانه، به‌ویژه جهان اسلام، امروز مملو از انواع اختلافات و نزاع‌ها به‌ویژه ستیزه‌های فرقه‌ای، ملی و قومی است و در این میان دانش تاریخ نه تنها در راستای کاهش این اختلافات و ایجاد همزیستی متقابل و مسالمت‌آمیز قدمی برنداشته، بلکه خود از عاملین اصلی ایجاد این ستیزه‌ها بوده است چنان‌که هر قوم و فرقه‌ای با مراجعه به تاریخ و سوء استفاده از آن، منابع و مستندات برای اثبات حقانیت و برتری خود بر دیگران فراهم آورده و پُتکی از استخوان‌های تاریخ می‌سازد برای کوبیدن و ناکار کردن حریف. امروز مهم‌ترین نکته و مسئله‌ی لازم به تأمل در زمینه‌ی مطالعات اجتماعی جوامع شرق نزدیک و میانه به‌ویژه ایران، همین مسئله‌ی تاریخ‌سازی و اتکای اقوام و فرقه‌های مختلف به این تواریخ برساخته در جهت اهداف غیرانسانی و سلطه‌جویانه است.

سرزمینی که امروز با عنوان کشور ایران شناخته می‌شود، سکونتگاه اقوام و تمدن‌های گوناگون درخشانی بوده است که عصر آهن، اوج تعالی و ترقی این تمدن‌هایی است که همگی به یکباره و به دست عامل یا عاملانی که هنوز شناخت دقیق و درستی از آن نداریم، با سبیت و خشونت تمام از بین رفته و نابود شده‌اند. با استناد به مطالعات باستان‌شناختی روشمند

و آثار مکشوفه‌ی اصیل از این تمدن‌های درخشان می‌توان نتیجه گرفت که در این دوران، تمدن‌های گوناگون و درخشان در پهنه‌ای وسیع از آناتولی و قفقاز گرفته تا جیحون و سیحون پراکنده بوده‌اند که در عین داشتن هویت مجزا و مستقل از یکدیگر، دارای اشتراکات فرهنگی فراگیری بوده‌اند که گاه‌هاً اعجاب‌انگیز و تحسین‌برانگیز است. همچنین ظرافت و تعالی هنری آثار این تمدن‌های گوناگون به حدی است که به ضرس قاطع می‌توان گفت این تمدن‌ها در گهواره‌ی بی‌تنازع خویش متولد شده و بالیده‌اند. مدت‌های مدیدی در یک آرامش و روند رو به رشد در واحد جغرافیایی خویش به سر برده‌اند و کم‌ترین اثری از سلطه‌گری اقتصادی (عدم کشف حتی یک سکه از این تمدن‌های درخشان موبد این ادعاست) و منازعات یا جنگ‌های خونین بین آنها مشاهده نمی‌شود. به عنوان مثال آثار کشف شده از محوطه‌های قفقاز، آناتولی و بین‌النهرین و محوطه‌های موجود در آذربایجان و ایران همچون مارلیک، حسنلو، تپه سوخته، جیرفت، ایلام، شوش، لرستان، سکگیز آباد، و تپه زاغی قزوین و امثال آنها چنان سطح‌والایی از هنر، تکنولوژی و درک عمیق از طبیعت و انسان را به نمایش می‌گذارند که با مشاهدی آنها، انگشت حیرت به دندان می‌گیریم و با این پرسش اساسی روبه‌رو می‌شویم که پس آن همه تمدن‌والا و مترقی کجا رفته‌اند چگونه سر برآورده، بالیده و از بین رفته‌اند؟ اگر این تمدن‌ها با همان سرعت و روال منطقی در طول تاریخ تا به امروز دوام می‌یافتند، قاعدتاً امروز سطح زندگی مادی و معنوی جوامع شرق نزدیک و میانه باید بسیار بالاتر از این می‌بود که هست اما با نهایت تعجب و تأسف می‌بینیم، انبوهی از فرستادگان و مسیونرها که با عنوان «شرق‌شناس» به خاور نزدیک و میانه سرایز شده‌اند، به جای کنکاش در احوال این تمدن‌های درخشان و سرنوشت آنان و ارائه‌ی الگویی از تعالی و ترقی همراه با هم‌زیستی این تمدن‌ها به ملل و اقوام امروزی این منطقه و تلاش برای ایجاد هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در بین آنان، این دوران و تمدن‌های درخشان را با عنوان کاملاً نادرست «پیش از تاریخ»، به گوشه‌ی خاموشی و فراموشی عامدانه رانده و برای ما تاریخی ساخته‌اند سرشار از افسانه‌ها، دروغ‌ها و برتری‌جویی‌های قومی-نژادی و فرقه‌ای. چنان‌که هر دم دولتی خلق الساعه و قبیله‌پرست و شمشیر به دست بر سر دیگران می‌تازد و همه را از دم تیغ می‌گذرانند و در عرض پنج سال از سیحون و جیحون تا مصر را به زیر سلطه می‌کشد و به همان سرعت در افق تاریخ گم می‌شود و جنگی نو و ستیزی نو، برایمان تاریخی ۲۵۰۰ ساله ساخته‌اند

که تماماً تابلویی است خون‌بار و خشونت‌بار و سرشار از قهر و غلبه، نفرت و کینه و خیزش علیه یکدیگر، چنان‌که کوچک‌ترین حرکت و تحول تاریخی در این تابلوی مغشوش جز به خون و خونریزی پیش نمی‌رود و در این میان بیش از همه گسترش و توسعه‌ی اسلام در شرق نزدیک و میانه را که در مدت‌زمانی بسیار طولانی و آرام و بدون زور و خونریزی صورت گرفته است، در مدتی بسیار اندک و با زور و خشونت مطلق اعلام کرده و به قصه‌های لبریز از خون خون‌ریزی آراسته‌اند. مسلمانان جغرافیای فقیر شبه‌جزیره‌ی عرب را در حالی که بیست سال از وفات پیامبرشان نگذشته، به لشکری هزاران نفری، مسلح و سفاک مجهز نموده و تا اندلس و قفقاز و ماوراءالنهر پیش رانده‌اند و افکار عمومی را چنان باورانده‌اند که این لشکر داعشی اعراب مسلمان، هر جا رسیده‌اند، رد پای جز قتل و غارت و خون بر جای گذاشته‌اند. از اعراب و اسلام چنان صورتک مخوف و منفوری ساخته‌اند که امروز همه‌ی جهان، اسلام و مسلمانان را به ناحق نماد خون و خشونت می‌دانند و فرزندانشان درس خوانده و ناآشنا با تاریخ واقعی و انکارشده‌ی مسلمانی که گوش‌شان با این تلقینات تاریخی پر شده، بیشترین رنجیدگی خاطر از دین نیاکان خود را به نمایش می‌گذارند. تاریخ شرق و آسیای میانه‌ی پس از اسلام را تبدیل به نمایشنامه‌ای از لشکریان سفاک و اتمام‌تُرکان نموده‌اند که همچون بلایی بی‌پایان، دم‌به‌دم بر سر شهرهایی میلیونی آوار می‌شوند و رد پای جز خرابی و پریشانی از خود باقی نمی‌گذارند و در عرض ده سال بیش از صد جنگ تدارک می‌بینند، همگی از خون برآمده، با خون بالیده و در خون فرو می‌روند. شمشیر موهوم اسلام را از دست اعراب گرفته و به دست تُرکان می‌سپارند و بدین ترتیب منبعی بی‌پایان برای پراکندن نفرت از این دو قوم را که بیشترین تعداد جمعیت مسلمین شرق نزدیک و میانه را تشکیل می‌دهند، فراهم می‌آورند و در این میان هیچ تاریخ‌نویس، محقق و استاد صاحب کرسی تاریخ از خود و تهیه‌کنندگان این خوراک نامطبوع نمی‌پرسد که این همه ستیز و خون‌ریزی بی‌شمار برای چه و با کدام پتانسیل جمعیتی و امکانات مادی صورت گرفته است؟ اما لازم به تأکید هزاران باره است که پیش از آنکه پای استعمارگران اروپایی و بعدها آمریکایی به سرزمین‌های شرق نزدیک و میانه باز شود، اثری از این باورهای نادرست تاریخی و ستیزه‌های حاصل از آن در بین جوامع پراکنده‌ی ساکن در این جغرافیا وجود نداشته و این اقوام پراکنده و بی‌سامان، یکی پس از دیگری، در حال ایمان آوردن به دین اسلام بوده‌اند و با حضور و بر اثر نفوذ ایشان، همه‌چیز

به هم خورده و این اقوام پراکنده، یکی پس از دیگری صاحب تاریخ و تمدنی پرافتخار بر روی کاغذ شده‌اند که به دست آن دیگری از بین رفته است و اینک وقت کینه کشیدن از آنهاست. چنین است که تاریخ مانده تنها به تفاهم و همزیستی بین اقوام و ملل همسایه کمکی نکرده، بلکه ابزاری بوده و هست برای برترجویی‌های بی‌بنیان و تاخت‌وتاز بر یکدیگر، حال اینکه تاریخ واقعی سرزمین‌های شرق نزدیک و میانه که با پایان عصر آهن در افق تاریخ گم شده و دیگر هرگز سر برنیاورده است، تاریخ مغفولی است حاوی همزیستی، صلح و ترقی. اینک وقت آن است تا به بازبینی و بازاندیشی منطقی و عقلایی تاریخ خود پرداخته، داده‌های مغلو و مغشوش شرق‌شناسان از تاریخ بر ساخته‌ی خود را که تماماً مستند به کتب و منابعی است که هرگز اصالت آنها مورد بررسی قرار نگرفته، به کناری نهاده و با استناد به کشفیات باستان‌شناختی و آثار مادی و عینی، به کاویدن آن بخش از تاریخ منطقه بکوشیم که جایی در این قصه‌های تاریخی ساخته و پرداخته‌ی شرق‌شناسان و پیروان داخلی آنها ندارد و به دنبال مردمان تمدن‌سازی بگردیم که تاریخ آنها را شرق‌شناسان و پیروان‌شان در کتب قصه‌وار خود ننوشته‌اند بلکه آنها خود تاریخ خودشان را بر خاک نوشته‌اند با خلق و به یادگار گذاشتن آثار تمدنی، معماری و هنری بی‌بدیلی که با هجوم خشونت‌بار عامل یا عاملانی هنوز ناشناخته در اواخر عصر آهن، نابود و برای همیشه در زیر خاک مدفون شدند. همچنین لازم به تأکید است که عمده‌ترین تلاش جریان شرق‌شناسی در زمینه‌ی تاریخ ما، صرفاً بی‌اهمیت جلوه دادن و انحراف افکار عمومی آیندگان از وجود و اهمیت این تمدن‌های درخشان و همزیستی بین آنها، لاپوشانی و پنهان کردن این هجوم و انهدام سراسری و خلأ تاریخی به وجود آمده بر اثر آن و نیز پر کردن این خلأ بزرگ با قصه‌های درهم و برهم غیرمنطقی شده است.

این پژوهش با توجه به این حقایق تلخ و خلائی که در این زمینه وجود دارد، انجام شده و به تاباندن نوری هر چند کوچک به این بخش از تاریخ مغفول مانده‌ی منطقه و آذربایجان کوشیده است.

پژوهش حاضر از روش‌شناسی متفاوتی برخوردار است. به رد یا اثبات هیچ پیش‌فرض قومی، ملی یا ایدئولوژیک در آن کوشش نشده و تا حد امکان از تحمیل ملاک‌ها و معیارهای امروزی به تاریخ اجتناب شده است؛ زیرا از نظر هر محقق خردمندی استفاده از تاریخ به عنوان یک ابزار سیاسی، سوء استفاده از آن و کوششی غقیم و مضر است. این پژوهش

برخلاف عادت مآلوف تاریخ‌نویسان، به ردیف کردن نام چندین پادشاه ذیل یک سلسله‌ی حکومتی و فراهم نمودن کشوری برای وی و شرح مجموعه‌ای از حوادث سیاسی و نهایتاً انتساب این سلسله، قلمرو و سرگذشت سیاسی قصه‌وار به یک قوم یا ملت امروزی نکوشیده، بلکه تلاش کرده تا دوره‌ای تاریک از تاریخ منطقه را بکاود و تا حد امکان سعی نموده تا مسائل و موضوعات مورد مطالعه را به روش مفاهمه‌ای، همان‌گونه که واقعاً بوده و روی داده، مطالعه و بررسی کند تا در دام تصویرسازی‌های برساخته از تاریخ نیفتد. تمامی منابع مورد استفاده و استناد در این پژوهش، مطالعات، مستندات و گزارش‌های کاوش‌های باستان‌شناسی بوده و از استناد به منابع تاریخی و شبه‌تاریخی موجود در رابطه با این مقطع تاریخی (اعصار کهن به‌ویژه عصر مفرغ و عصر آهن) به سبب مخدوش بودن اعتبار آنها خودداری شده است. این پژوهش به ارائه‌ی پرتره و تصویری واقعی (حتی‌الامکان) از اوضاع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جغرافیای مورد مطالعه گوشیده است. طبیعی است که ارائه‌ی چنین تصویر و پرتره‌ای با توجه به کمبود شدید اطلاعات قابل استناد و اعتماد کاری بسیار مشکل است اما این نقص به هیچ وجه محقق را مجبور به ارائه‌ی تصویری دلخواه و برساخته از آن نکرده و نخواهد کرد. انتخاب محدوده‌ی جغرافیایی بین سه دریاچه (دریاچه‌های گویچه گؤل، وان و اورومیه) برای مطالعه و بررسی نیز انتخابی دل‌خواهی نبوده بلکه انتخاب خود این مقطع تاریخی است؛ زیرا این جغرافیای فرهنگی - تاریخی بین سه دریاچه، همانند جغرافیای فرهنگی - تاریخی بین دو رود دجله و فرات (بین‌النهرین)، به عنوان یک جغرافیای واحد فرهنگی در مقطع تاریخی مورد مطالعه‌ی این پژوهش، به‌ویژه اعصار مفرغ و آهن خودنمایی می‌کند و می‌توان اصطلاحی ویژه (مانند بین‌النهرین) در ادبیات تاریخی و باستان‌شناسی برای آن وضع کرد.

سکونتگاه‌ها و مراکز تمدنی شکل گرفته در این بستر جغرافیایی در عین دارا بودن ویژگی‌های مستقل محلی، دارای ویژگی‌های تمدنی عمده و مشترک بوده‌اند. این تفاوت‌ها و تشابه‌ها از دیدگاه‌های مختلف می‌توانند مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرند اما عمده‌ترین عامل تشابه آنها ظهور و شکوفایی آنها در یک گهواره‌ی تمدنی و بستر جغرافیایی مشترک بوده است. این ویژگی‌های فراگیر و عمومی در عصر مفرغ و رواج فرهنگ کور - ارس در اوج خود بوده و پس از آن به تدریج ویژگی‌های منحصر به فرد محلی آنها شروع به شکل‌گیری کرده و در عین پایداری ویژگی‌های عمده‌ی عمومی و مشترک، در عصر آهن به اوج خود می‌رسد.

مهم‌ترین مراکز تمدنی اعصار مفرغ و آهن منطقه، در حوضه‌های آبریز سه دریاچه و رودهای بزرگ این حوضه‌ها شکل گرفته و در عصر آهن به قلعه-شهرهای مهمی مانند تپه حسنلو و تزه کند (کارمیر بلور) تبدیل شدند. شهرهایی دارای برج و بارو و حصار که می‌توان به احتیاط آنها را قلعه-شهر اشرافی نامید. اولین و مهم‌ترین نمونه‌های این قلعه-شهرها در بین‌النهرین شکل گرفت و بر اثر روابط جغرافیایی و تاریخی تنگاتنگ این منطقه با آناتولی و آذربایجان، به عنوان ساختار و فرم اصلی فرهنگ عصر آهن در این مناطق نیز رواج یافت و دامنه‌ی آن به قفقاز نیز رسید. اگرچه گسترش و استقرار این فرهنگ غنی در این گستره و بستر جغرافیایی زمان زیادی می‌طلبید و حدود هزار سال طول کشید اما نابودی و محو شدن آنها از صحنه‌ی روزگار در یک مقطع زمانی کوتاه صورت گرفته و همه‌ی آنها بر اثر هجوم‌هایی ویرانگر توسط عواملی ناشناخته، نیست و نابود شدند. تجارب اجتماعی و شخصی خود ما نیز موید این نکته‌ی بسیار مهم است؛ بر هم نهادن تجارب فردی و اجتماعی یک اجتماع انسانی برای بساختن، آباد کردن و طی مسیر ترقی، کاری است سخت و زمان‌بر اما از بین بردن و نابود کردن دستاوردهای حاصل شده با تلاش‌های طاقت‌فرسا در مدت‌زمانی بسیار طولانی، سریع‌تر و آسان‌تر از آنکه تصور کنیم می‌تواند اتفاق بیفتد و تمدن‌های عصر آهن منطقه‌ی مورد مطالعه‌ی این پژوهش دقیقاً به چنین سرنوشتی دچار شدند و تمامی دستاوردهای آنها که با تلاشی جان‌فرسا و چندصد ساله حاصل شده بود، با یک سلسله هجوم‌های ناگهانی و بسیار خشونت‌بار نیست و نابود شدند و روند رشد و ترقی مدنی در منطقه به کلی متوقف شد، آن چنان که صدها سال پس از آنها، چیزی از آن همه دستاوردهای عظیم تمدنی در حافظه‌ها و یادها باقی نمانده و وجود ندارد. حتی مراکز استقرار این قلعه-شهرها نیز در زیر آوار آن هجوم و ویرانی چنان مدفون و پنهان شدند که تنها در دو سده‌ی اخیر بر اثر کاوش‌های باستان‌شناسی پرده از راز آنها برداشته شد و مردمان امروزی ساکن منطقه از وجود پنهان آنها مطلع شدند، هر چند هنوز هم رازهای کشف‌نشده و ناگفته‌ی آنها بسیار بیش از اطلاعات ناقص و پراکنده‌ای است که از آنها داریم و هنوز هم اقوام و ملل امروزی ساکن منطقه رشته‌ی پیوندی جدی بین خود و آنها نیافته و احساسی جز بی‌تفاوتی نسبت به آنها ندارند و تنها مبلغین ملی‌گرا و سوء استفاده کنندگان از تاریخ با ملیت‌های مختلف، با سهل‌انگاری‌های ایدئولوژیک، عوام‌فریبی‌های پوپولیستی

و سرهم کردن قصه‌هایی کودکانه درباره‌ی آنها، در پی مصادره و تصاحب این تاریخ‌سازان خاموش به نفع ملت و ملیت خویش‌اند.

این کتاب به هیچ وجه قصد تلقین باورها و اعتقادات نویسنده به مخاطب از موضع دانای کل را ندارد بلکه نویسنده در پژوهشی کنجکاوانه و دامنه‌دار به جستجوی جواب برای سوالات و ابهامات کلان در رابطه با تاریخ اعصار کهن منطقه پرداخته و یافته‌های خویش را با مخاطب در میان می‌گذارد. در موارد زیادی ممکن است یافته‌های کتاب نه تنها مخاطب را قانع نکند بلکه جواب‌های پیشین موجود را زیر سوال برده، سوالات بر سوالات او بیفزاید که البته توفیق ارزشمندی است؛ زیرا جستجوگری و پژوهش واقعی با به زیر سوال بردن جواب‌های پیشین و طرح مسائل جدید آغاز می‌شود. به ضعف‌ها و کاستی‌های کتاب هم بدین جهت به دیده‌ی اغماض می‌توان نگریست که نخواست‌ام مقلد چشم و گوش بسته‌ی دیگران بوده و بلندگوی تبلیغ پیران طریقت‌های ایدئولوژیک باشم. اگر محقق به آن حد از توان علمی و فکری دست نیافته باشد که در کارنامه و آثار پیشینیان زمینه‌ی کاری خویش به دیده‌ی نقد بنگرد، نتیجه‌ی کارش چیزی جز تقلید و تکرار دیگران نخواهد بود. بنابراین این کتاب به انجام پژوهشی دگراندیشانه با روشی میان‌رشته‌ای و نو خطر کرده است. هر چند ممکن است به نتایج مورد انتظارش دست نیافته باشد اما بی‌تردید یک‌چنین گام کوچکی بهتر از تکرار راه‌های رفته و درجا زدن است.

ناسپاسی بزرگی خواهد بود اگر از کسانی که در مدت طولانی آغاز و انجام این پژوهش به هر نوع و طریق یاری رسانده‌اند، نام نبرده و قدردانی نکنم. بالاترین سهم و صمیمانه‌ترین سپاس‌ها از آن زهره و آلپر است که تمامی ساعت‌هایی که می‌اندیشم، جستجو می‌کنم، می‌خوانم و می‌نویسم، از آن آنها و حقوق مادی و معنوی این اثر نیز قطعاً متعلق به آنهاست. سپاس‌گزاری ویژه‌ی این پژوهش از آن دوست دیرینه و دانشمندم؛ محمد میرزایی (دانش‌آموخته‌ی رشته‌های تاریخ و باستان‌شناسی) است که از آغاز تا انجام کار راهنمایی‌ها و پیشنهادهای ارزنده‌اش را دریغ نکرد. همچنین قبل از انتشار کتاب، آن را به دقت مطالعه کرده و در راستای غنی‌تر شدن اش، نکات مهمی را یادآوری نموده و چند یادداشت مهم مستند به فصل نهم (انهدام تمدن‌های عصر آهن) افزود. سپاس شایان از محقق و مترجم ارجمند؛ صمد علیون که بخشی از منابع اصلی مورد نیاز این پژوهش را با بزرگواری و گشاده‌دستی تمام در

اختیارم قرار دادند. دوست عزیز و نجیب؛ وحید دهقانی نیز متحمل زحمت چندین باره شد تا برخی از منابع بسیار مهم را در تهران جستجو نموده و برایم ارسال کند که ذکر نامش کمترین امکان تقدیر است. سپاس گزاری از عزیزانی که در چاپ و انتشار کتاب تبریز^۱ و اساتید، دوستان و عزیزانی که به انحاء مختلف در راستای انجام و غنای هر چه بیشتر این پژوهش صمیمانه همکاری نموده‌اند، وظیفه‌ای است که نباید فراموش شود و این وظیفه را تنها با ذکر صمیمانه‌ی نام پیر ارج ایشان، بدون القاب، عناوین و تعارفات رایج، به جا آورده و سپاس قلبی خود را اعلام و اظهار می‌نمایم. عالی جنابان؛ آیدین انگوتی، علیرضا رحیمی، جلیل یعقوبزاده فرد، ناصر صدقی، علیرضا صراف‌ی، داود خداکرمی، مهدی حمیدی، مجتبی رزمی، صدرا آقاسی، نوید محمدی، محمد عزیزی، محمدباقر قلی‌زاده، ناصر نوری، وحید آقاکرمی، مجید راستی، مسعود شکسته‌بند، روح‌الله سیران‌زاده گرگری، محمد فیض‌خواه، ابوالفضل عالی، علی طارمی، پوریا حسینی، ابراهیم نجفی، جواد جمالی، داود، سعید و وحید هاشمی، امیررضا پاکروان و موسی بوذری.

۱. حسینی، سیدمرتضی، ساختار اجتماعی شهر تبریز از دوره‌ی سلجوقی تا عصر مشروطه بر اساس نظریه‌ی شهر ماکس وبر، نشر اختر، تبریز، ۱۳۹۹.